

البته نباید تصور کرد آن مرد آزاد بخواد و شجاع حاضر بکشتن کوچک خان در مواقع مقتضی بوده ولی اگر چنین قصدی میداشت ترور او یا هر شخص دیگری برای وی در فوئونات آسان بوده است بخصوص که آثار منافقه در بعضی یاران کوچک خان هویدا شده بود.

نکته دیگری که قابل یادآور است اینست که حیدر خان عمواوغلی در تاریخ مشروطه ایران بیشتر يك بمب ساز و طراح ترور و تروریست معرفی شده است زیرا تخصص وی در چنان فنونی بوده و در فن و حرفه سربازی در عرصه نبرد و پیکار از او تخصص یا مهارتی گزارش نشده است با در نظر گرفتن این نکات دیده میشود که همزمان با وقوع توافق بین ایران و شوروی و شناسائی حکومت و رژیم شوروی از جانب ایران واقعه «ملاسرا» روی میدهد که دسته ای بقصد ترور دسته ای دیگر، وارد میدان میشوند و خانه ای را که باید ارکان کمیته مشترک در آنجا بوده باشد یا آتش میکشند. و کیفیت تعرض بصورتی و از جایی بوده که عمواوغلی می تواند «بدون شناسائی از موقع و محل حادثه؟» از امر که جان پدر برد و خود را تا کنار جاده شوسه برساند.

تعرضات دیگر واحدها در رشت نیز صورت حمله و تصرف شهر نداشته بلکه صورت ترور داشته بدین معنی که دو دسته تحت فرماندهی سلطان نور محمدخان تهمن و یوسف سلطانتوف که هر دو ترک زبان و کمب سواد ولی پر شور و شجاع و خطر کن بودند ناموریت میابند که مثلاً بخانه خالو که یم فرمانده فوج مرگ و کسانی مانند او تاخته آنها و نگهبانان خاصه شان را بقتل برسانند.

چون بر اثر خامی موفق نشدند ناچار بدرگیری شدند و درگیری آنها در گیریهای سایر واحدها «در مقابل امر واقع شده» را بطرفداری از دسته منظور خود سبب شده و شهر رشت را بیک جنگ هفده روزه از ۲۶ مجرم تاسیزده صفر کشانده است.

متعاقب این جنگ هفده روزه بود که کردهای مسلح متدین که در قلمرو کمونیستها روضه میخواندند، خود را سردار سپه رسانده و تسلیم شدند هم در این وقت بود که دسته احسان بالله خان و افرادیکه گرایش

گمونیستی داشته بدستور شورویان - بدستور اتحاد شوروی - برگشتی
نشسته و روانه آذربایجان شوروی شدند.

بدنبال همین واقعه بود که قوای دولتی ایران بشهر رشت وارد شد
فوقحالیکه کلاتراف وابسته نظامی شوروی آنرا همراهی میکرد و باقی
ساجرا !!

اما درباره قتل حیدر عمو اوغلی باید دانست که او در روز واقعه
«اسرا» در حوالی پسیخان دستگیر شد چون شایع بود که طرح ترور
اسرا ورشت از جانب او یا عناصر منتسب بشوروی تهیه شده است کوچک
خان دستور بررسی بامر و تشکیل محکمه برای رسیدگی داده بود و مقرر
شد حیدر عمو اوغلی تا زمان محاکمه تحت نظر آقای حسنخان کیش درمای
«معین الرعایا» باشد ولی این محاکمه تشکیل نشد. چون از همان روز ۲۶
محرم حادثه روی داد، جنگل یا در مقابل انقلابیون سرخ در جنگ بود
باین اثر پاره حوادث پیش بینی نشده با قوای دولتی درگیر بود. لاجرم
صدرخان تحت نظر یا در زندان «کیش درمای» بود تا وقتی که دستور
تفاه چریکی صادر شد. همراه بر دزدانان در جنگهای چریکی و نقل
و انتقال آنان از جایی بجایی غیر ممکن مینمود میباید یا آزاد میشدند یا
قتل می رسیدند. حسنخان کیش درمای یا گماشتگانش شق دوم را اختیار
کردند.

گفتیم حادثه روز ۲۶ محرم رویداد، و میر پنج
رضا خان با ستون اعزامیش روز ۱۳ صفر
(سه آبان ۱۲۹۹) وارد رشت شد، در حالیکه
«کلاتراف» وابسته نظامی سفارت شوروی معظم له را همراهی میکرد.
تلا جناح میانه رو شورای انقلاب بفرماندهی «خالوقریان» به استقبال رفته
و خود را در اختیار نیروی دولتی گذاشته بود. کلاتراف هم به احسان الله
خان و یارانش گفت: «خواسته های شما با آمدن میر پنج رضا خان بگیلان
تامین شده، چنانچه نمیخواهید با او همکاری کنید، میتوانید بروسیه بروید»

واحدان الله خان و یارانش هم به روسیه رفتند.

روزی که میرپنج رضاخان وارد زشت شد، برای میرزا کوچکخان پیغام فرستاد که ما هر دو وطن پرست هستیم و میتوانیم مشکلات را حل کنیم. میرزا کوچکخان هم پس از مشورت با یارانش و جلب موافقت آنها، مرحوم محمدعلیخان گیلک و مرحوم محمودخان گارنیه^۱ (کرد محله‌ای) را مأمور مذاکره و ملاقات اولیه کرد. که ادامه یافت.

در حالیکه طرفین مشغول مذاکره بودند، یک ستون از نیروهای تحت فرماندهی شیخلینسکی بریاست دولتی «مختار نظام» از اردبیل به جنگل تردیک می‌شد. روبروی اینجده، یک دسته از قوای جنگل بفرماندهی «عباس خان بهادر نظام» که بعداً نام خانوادگی «نکونی» گرفت، موضع گرفته بودند. وقتی قوای دولتی بمواضع جنگلیها تردیک شدند، بهادر نظام بفرمانده نیروی دولتی اطلاع داد که در رشت بین فرمانده قوای دولتی و کوچکخان گفتگوی صلح در جریان است، لذا بهتر است توقف کنید. تا تکلیف مذاکرات روشن شود. مختار نظام که از این جریان خبری نداشت، بتصور اینکه جنگلیها میخواهند او را معطل کنند تا نیروی کمکی برایشان برسد، اعتنائی به پیغام نیروی جنگلیها نکرد. و چون او مأموریت پیشروی تارشت را داشت و بهادر نظام مأمور جلوگیری از ورود هر گونه قوایی بجنگل بود، بین طرفین جنگ شدید روی داد که منجر به متلاشی شدن قوای دولتی و قتل «مختار نظام» گردید.

وقتی این خبر به میرپنج رضاخان رسید، بخیال اینکه مذاکرات جنگلیها بمنظور اطلاق وقت است و میرزا میخواهد نیروی بیشتری گرد آورد، لذا آنها را مورد حمله قرار داد و جنگهای نامنظم پارتیزانی در سرتاسر جبهه های طرفین آغاز گردید.

با آغاز جنگ بین طرفین، معین‌الرعایا کیش درهای بادهای که همراه داشت، مجبور بعقب نشینی شد و در حالیکه آماده قرار از جلوی نیروهای دولتی بود دستور داد همه اسرا، منجمله حیدرخان عموغلی و

۱ - محمود خان گارنیه مترجم سنیوگاریه فرانسوی و متخصص نوفان در گیلان بود که چندین نام معروف شد و بعدها نام خانوادگی «کردمطه‌ای» انتخاب کرد.

پنج نفر از همراهانش را بقتل برسانند. بعدها که از او در این باره سوال شد گفت: «در جنگ چریکی حرکت اسرا و زندانیان با قوا، کاری زائد و حتی مضر هم هست. بنابراین ضرورت جنگی ایجاب می کرد که بازداشتیها کشته شوند بخصوص که آنها نیز آماده بودند که در اولین فرصت مرا و یارانم را بکشند و بدین ترتیب بود که حیدرخان عمواعلی بقتل رسید...»^۱.

مهاجمین به جلوه «ملاسرا» و متلاشی کنندگان
 اجتماع سران انقلاب جنگل هر که بودند و از هر
 کجا که دستور می گرفتند در کار خویش توفیق
 یافتند. در این میان نام تنی چند بیش از دیگران مطرح شده است، بویژه
 فرمودقتل حیدر عمواعلی. و بیش از دیگران از «معین الرعایا» نام برده
 می شود. بهمین جهت میگوئیم تا واقعه راز این دیدگاه بررسی کنیم:
 «... ماجرای این مرد انقلابی (حیدر عمواعلی) را تا آنجا دیدیم که
 هنگام فرار از ملاسرا در پسیخان دستگیر شد و او را بکما آوردند و پس
 از چند روز نگهداری بعلت عقب نشینی های پی در پی جایش را تغییر دادند و
 بقره مسجد پیش که محل کوچکی در بین جنگلهای انبوه تومسه کله است
 فرستادند. کتبه این داستان را از حسن الیانی (معین الرعایا) که بعد از
 تسلیم شدن بقواء دولت شخصاً برای نگارنده [ایراهم خیرائی] نقل کرده
 است بشنوید:

جنگل تصمیم داشت بمجرد آرام شدن اوضاع،
 حیدرخان را بکما که فراخواند، زیرا دلالتی در
 دست بود که چنانچه ما یا اینکار دست نیز دیدیم آنها
 یعنی عمواعلی و احسان و خالو بود دیگران سبقت می کردند و مانند کودتای
 ۲۸ مرداد پیش یا همه ماها را می کشتند و یا بخت و خواری همه را بزن بچسب
 می کشیدند. بنابراین لازم بود علت آنخذ این تصمیم روشن گردد و اسرار
 پنهان از پس پرده های استتار، در نتیجه انجام تحقیق و معاکه بیرون

۱ - پایان اطلاعات های آزاد مردم گیلانی که حاضر نیست نامش را از خود

افتد و خدعه‌های پنهانی و توطئه‌های چیده شده فاش شوند. لیکن هیچ وقت چنان ایام سخت و چنان عقب‌نشینی‌های نامنظم‌رأپیش‌بینی نمی‌کردیم که حتی کمترین مجال برای آرایش جنگی بماند. این بود حیدرخان را به «مسجد پیش» میان ایل خود (آلیان) فرستادم که او را نگامدارند و از وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همینکه بشکست‌مآپی بردند و خاموش شدن آواز جنگل را شنیدند و از کشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم شدن مابقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست بعلت آنکه خود، در معرض مخاطره قرار نگیرند، حیدرخان را خفه کردند و در همان قریه «مسجد پیش» بخاک سپردند.

«... عمواغلی دارای اجازه پنجاه هزار بوطا نقت بوده و حق داشته است که از انبار (نوبل) وصول کند و وجه آنرا به‌عصرق هزینه انقلاب برساند و هم‌چنین دارای مقداری برآهر که در ساک کوچکی جای داشت که اکثر بعضی محتوی این ساک جز بمب چیز دیگری نمیتوانست باشد. عموغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساک او را بخیاطی کاس آقا حسام واقع در بازارچه سبز میدان ببرند و برای یکی از آشنایان روسیه‌اش پیغام فرستاد که ساک مزبور را تحویل گرفته به مدیر الصنایع (یکی از دوستان طهرانی) برساند. آنچه شنیده‌ام ساک مزبور بخیاطی حسام برده شد و بعد از چند روز با شنای روسیه‌اش «ن» تحویل گردید. ولی آیابه مدیر الصنایع هم رسید که بر طبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم...»^۲

اسماعیل جنگلی در یادداشت‌های خود، پس از اشاره به ورود قسوای دولتی به رشت، بشرح چگونگی قتل حیدر عمواغلی پرداخته و چنین نوشته است:

«... در این اوان که سران انقلابی علناً امتحان بی‌وفائی داده و با سر دوش افسری جنگ با کوچک‌خان را مترصد بودند، خبر رسید که حیدر عمواغلی که بدست افراتیون جنگل گرفتار شده بود از زندان خارج و در

حسن فرار از طرف نگهبانان بقتل رسیده است. کوچک‌خان از شنیدن این خبر بسخنی آزرده شده، با تأثر شدید اظهار داشت او به تقاضای من بایران مراجعت کرده بود. مسئولیت این قتل شانه‌های مرا فشار میدهد. او (میرزا کوچک‌خان) مترصد بود با استفاده از فرصت مناسب برای بدکاران را بدهد ولی مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی موجب شده بود که از تحریک بدکاران افراطی موقتاً صرف نظر نماید، زیرا قاتلین حیدر عمو اغلی تنها از سر دسته‌های جنگل مانند حسن خان معین‌المرعایا بوده‌اند که با نفوذ اطلاعاتی که در حدود جنگل داشت آزردهش در چنان موقع مناسب بود... ۱۴

البته پس از کشته شدن حیدر عمو اغلی، درباره نحوه قتل و قاتل یا قاتلین او حرف‌های متفاوتی بر سر زبانها افتاد که هنوز هم ادامه دارد. شاید مطالب پیشین تا حدودی توانسته باشد به پاره‌ای از اینگونه شایعات پایان داده و حقایق قضایا را روشن سازد. چون هنوز هستند کسانی که در این باره بایشان اوورها و تعصبات خاص خود صحبت می‌کنند.

نویسنده کتاب سردار جنگل، پس از نقل نوشته‌های علامه قزوینی درباره حیدر عمو اغلی، مخصوصاً این جملات که «... نامبرده در اوایل سال ۱۳۴۰ قمری مطابق پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی از طرف بالشویک‌های آکو بگیلان آمده، با اتباع میرزا کوچک‌خان جنگلی مخلوط گردید. اما چون وجود او از طرف اتباع میرزا مظنون تشخیص داده شد، ایشان او را کشتند و ادامه میدهد:

داین گفتار، کسی با نوشته مورخ شهیر (احمد کسروی) در تاریخ شروطیت ایران اختلاف دارد، زیرا در چندجای کتاب عزبور حیدرخان اغلا اهل سلماس معرفی شده که در تفریس تحصیل مهندسی برق مینموده است. بعلاوه وجودش مورد سوءظن اتباع میرزا نبود. واحتراماتی فراخور مردم بزرگ انقلابی درباره‌اش مرعی میگردد. از این گذشته بشرح ضمیمه صفحات ماقبل، نه میرزا و نه اتباعش که در این مورد حمل بر - رافیان نزدیک می‌شود، کسی حیدرخان عمو اغلی را نکشته است. این

شایعه علی الظاهر مستند با شمار لاهوتی است که در دیوانش بشرح زیر آورده است:

میرزا می گوید:

نه من باید که در تاریخ این کشور سر گرم
در ایران شخص اول، شاه بی تاج و کمر گرم

اگر خدمت متنی مردم بی سیم وزر گرم
پس این جاه و جلال و دولت و شوکت چه خواهند شد

حیدرخان در حبس:

ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعیون
پریشان بود و دشمن شاد از این کردار ناموزون

از این رو طالع اردوی دولت گشته روز افزون
سپاه شاه اندر حمله از کهنسار و از هامون

یکی از شبهای مخوف:

شب تاریک و باسردی و بوران ز حد افزون
بزدان حال حیدر زین هیاهو بود دیگرگون

دلش بیش رفیقان چشمش از زور غضب پر خون
دو دستش محکم از پس بسته و زنجیر در گردن

و بعد:

در آن تاریکی شب هیبتی وارد بزدان شد
سپس برقی بزد کبریتی و شمع فرزان شد

به پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد (منظور میرزا کوچک خان)
سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیسر باران شد

بدیهی است که اشعار مزبور با همه هنرنمایی های شاعرانه و با همه
احترامیکه شادروان ابوالقاسم لاهوتی ترد آزادی خواهان ایران داشته

است و هنوز هم دارد، کاشف از یک واقعیت مسلم نیست و نشان از تأثری
میدهد که بلاهوتی از قرط غلبه احساسات، و بر اثر ازین رفتن یک تن از

عجماهدین غیر تمند مانند عمواعلی که کم نظیر و بیایی نظیر بود، دست داده
و مسلماً همه دوستان عمواعلی در این تأثر و تأسف شرکت داشته اند. اما

ایسته نبود ابراز يك چنین تأثری بشکل پرخاشهای انتقامجویانه تظاهر
کنند و بطوری که دیده‌ایم غل و زنجیری در کار نبوده دستی از پشت بسته
ندیده و شمع فروزان نگشته و تیربارانی رخ نداده است. خاصیت انقلابات
شرق زمین همین است که قاندهایش را سرانجام در لهیث میسوزانند و
خاکسترشان را بیاد فنا میدهد و این مسئله آنقدر که از بی‌توجهی به هدف
اجاجتهای جاهلانه و حتی خودخواهی پیشوایان قوم ریشه میگیرد، بهیچ
انگیزه دیگری ارتباط ندارد... از اینرو شکفت نیست از اینکه گفته شود
اختلاف بین میرزا و عمواغلی که معلوم نبود روی چه زمینه منطقی و مبنای
سیاسی بوجود آمده، مشمول همین حکم کلی است. شاید هم بتوان گفت که
تغییرات، در تعیین سرنوشت هر دو نفر بی‌دخالت نبوده است»^۱.

در تاریخ احزاب سیاسی نیز پس از اینکه باختصار ماجرای جنگل،
میرزا باقیام کلنل محمد تقی خان آمده (و هر دو جنبش نیز محکوم شده
است) این چند سطر را میخوانیم:

«بین خالوقربان و میرزا نزاع شده، خالو از میرزا جدا میگردد و
حیدر خان عمواغلی که از احزاب دموکرات بود، بدست میرزا کشته
می‌شود.»^۲

اختلاف بین خالو قربان و میرزا کوچک‌خان و اینکه آیا همین
انگیزه به قتل حیدر عمواغلی و پایان کار جنگل گرائیده است، در ماخذ
دیگری نیز ضبط شده است:

«در کتاب بیرنگ تألیف س.ع. آذری چنین مذکور است:
«نهضتی را که میرزا در رشت و جنگل ایجاد نمود بالوان مختلف
نگین پذیر شد. اختلاف او با احسان‌الله خان و سپس خالوقربان باعث شد
که این نهضت ۹ بار تغییر لون دهد. میرزا به مشورت عقیده نداشت، رفته
فداستبداد رأی بر سایر صفاتش چیره شد. سخنان رفقای صمیمی و باوفای
چو دریا بهیچ میگرفت. کم کم غرور و نخوت و خودسری بر وجودش
حصولی گردید، تا سرانجام یارتکاب قتل بی‌رحمانه حیدر عمواغلی

۱ - سردار جنگل - ص ۴۲۹ - ۴۳۰

۲ - ملکه انصاری چهار - تاریخ احزاب سیاسی - ص ۱۶۵

مجاهد و دموکرات معروف انقلاب مشروطیت فرزند خلف ایران شیرازه کار از نستش بیرون شد و در کوه‌های طالش و خلخال از سرما سیاه گردید و رفتود سرش را بریده بعنوان ارمغان پربها برشت آوردند.

خطای میرزا کوچک‌خان نسبت بقتل حیدر خان عمو اغلی محرز و مسلم و از این جهت نام خود را در تاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دار نمود.

در این باره آنچه باید گفته شود گفته شده است. توضیح اضافی هنا این است که واقعه‌ا س را يك تصميم غير عاقلانه و يك نقشه مطالعه نشده بود. چه اگر دستگیری افراد کمیته حتماً ضرورت داشت بنوع دیگری که حتی بخالی کردن يك تیر هم احتیاج نباشد، میشد این امکان را بوجود آورد و اصولاً چه ضرر داشت که اختلافات موجود ولو برای بدست گرفتن قدرت بطرز مسالمت آمیز و بدون خوتریزی حل میشد.؟ زیرا هدف‌ها بشکل «ازوم» و «عنب» و «انگور» ظهور مییافت. بدیهی است که نتیجه تصمیمات مطالعه نشده و تبعیت از احساسات تند و حاد جز این نمیتوانست باشد که همه زحمات گذشته یکباره بر باد رود و همه ارکان انقلاب یکی از بی دیگری فرو ریزد، لیکن تغییر لون آنهم ۹ بار بهیچوجه نمیتواند قابل قبول باشد. زیرا جنگل يك رنگ بیشتر نداشت و آن رنگ ملی و میهنی بود و برای جلا و شفافیت همین رنگ بود که باستقبال حوادث و جریانات مساعد میرفت. بنابراین تعبیر اختلاف افراد بتغییر لون صحیح نیست چه اصلاً میرزا و خالوقربان اختلافی باهم نداشته‌اند. خالوقربان مرد ساده بیسوادى بود که تبلیغات مخرب دیگران در روی مؤثر میافتاد و بزودی از جا در میرفت، زیرا قوه تعقلش ضعیف بود تا جائی که بصورت آلت فعل در می آمد و مخالفین میرزا او را هم چون مهره‌ای علیش بکار میبردند. آن چه مسلم است حیدر خان عمو اغلی مرد شجاع و مبارزی بود شاید نام اصلیش بشرح مذکور در «وفیات اعیان» همان تاری وردیف باشد زیرا در آذربایجان ایران و قفقاز نوعاً از این قبیل اسامی فراوانند اما قبول این مطلب که تاریخ انقلاب جنگل را میرزا با قتل عمو اغلی

لکه‌دار نموده است اشراقی است آمیخته بفقدان منطق...^۱
نویسنده کتاب سردار جنگل، در بخش مربوط به قیام کلنل محمد
تقی‌خان، باز بخشی از کتاب پیرنگ را درباره تعداد جنگلی‌ها و اعلام
جمهوریت از طرف میرزا نقل کرده و مطالبی از متن کتاب مزبور را شرح
تیر منعکس ساخته است:

«... اقدام دیگری که در آنموقع کرد تشکیل يك کمیته بصورت
احسان‌الله خان و خالوقربان و میرزا محمدخان و دو نفر دیگر که نام آنها
نوشته نشده است باضافه یکنفر روس - با آنکه ضعف و آفری در قواء مرکز
وجود داشت میرزا پا را از رشت فراتر نهاد - حیدرخان که از چندی
پیش در پا کو نگران اوضاع گیلان بود، نظرش این بود که با رفع اختلاف
میان جنگلیان راست و چپ جبهه قوی تشکیل دهد و با انگلستان از در
پیکار در آید و با این نیت پاك بگیلان رفت و پس از سه روز استراحت قرار
می‌شود در محلی بین طرفین ملاقات روی دهد و پکار اختلاف رسیدگی
شود. هنگامی که دسته جناح چپ حاضر و در انتظار بودند که میرزا کوچک
و اتباعش بیایند از چهار سو مورد شلیک قرار می‌گیرند. جمعی مقتول -
عده‌ای اسیر - حیدرخان در پیسخان بدست معین‌الرعایا مجبوس و شبانه
بزرندان تیرباران میشود»^۲.

که البته مجموعه این مطالب از طرف نویسنده کتاب سردار جنگل
تقی‌شده و نویسنده با مطالبی که خود در این باره نگاشته (و در صفحات
پیشین آمد) واقعه ملاسرا و چگونگی قتل حیدر عمواغلی را چنانکه خود
اعتقاد است، برشته تحریر در آورده.

یکی دیگر از مناجمی که با اعتقادی دیگر به مرگ حیدر عمواغلی
اشاره کرده، قیام آذربایجان بقلم ظاهرزاده بهزاد است، که جمالتی از
آنها به نقل از کتاب سردار جنگل و پاسخی که نویسنده بدان داده است
میاوریم:

«... این خبر گفته‌های عباس‌خان (برادر بزرگ حیدر عمواغلی)
را بخاطر می‌آورد، و برای هر کس ایجاد تصور میکرد که آیا حیدرخان

در تغییر سیاست نسبت به روسها عجله کرده و روسها از نقشه پنهانی او خبردار شده و میرزا کوچکخان را اغفال کرده علیه او شورانیده‌اند ... در این حیص و بیص حیدرخان از طرف یکنفر روس بقتل رسید ... گفتند چون حیدرخان دانست که یکنفر روس از افراد میرزا کوچکخان قصد جان او را دارد، برای رفع سوء تفاهم و آشتی نزد او رفت و گفت ما که با هم دشمنی نداریم و من آمده‌ام خود را معرفی کنم. چون حیدرخان بدفعات چنین اقدامی کرده و نتیجه خوب گرفته بود، تصور میکند این دفعه هم میتواند اختلاف را از بین ببرد، ولی حرف ناب جوانمردانه از فرصت استفاده کرد سینه آزاد مرد را هدف تیر ماوزر قرار داد.

این گفتار نیز از همان مقوله گفته‌هایی است که بدون اتکاء بدلیل درباره قتل حیدرخان عمواغلی منتشر شده است. همه میدانند که در عقاید عمواغلی کمترین تغییر راه نیافته و میرزا کوچکخان جنگلی در تقرب سیاست شوروی نزدیک تر از عمواغلی نبود. شاید مراد نویسنده از ذکر «یکنفر روس» همان گائوک آلمانی باشد که بزبان روسی تسلط کامل داشت. یعنی همان کسیکه تا آخرین دقائق حیات، با میرزا بود و از دوستان صمیمی بشمار میرفت. تصادفاً مناسباتش با عمواغلی چندان حسنه نبود حسن تفاهمی با یکدیگر نداشته‌اند و الا از طرفداران میرزا کسی از اتباج روس وجود نداشت که قصد جان عمواغلی را بکند و این داستان بکلی ساختگی است.^۱

با این چند اظهار نظر متفاوت و مختلف که هر یک از موضع خاصی ایراد شده و با توجه باینکه گوینده مطلب وابسته به جناحهای چپ بوده است، به نفع حیدر عمواغلی یا به سود میرزا کوچکخان تفسیر شده است به بحث درباره چگونگی مرگ حیدرخان ادامه میدهیم: میدانیم ماخذ و منابع دست چپی - که میرزا کوچکخان را جناح راست و احسانالله خان و خالوقربان را جناح چپ نهضت جنگل میدانستند - همه جا میرزا کوچکخان را مسئول قتل حیدر عمواغلی و شکست نهضت جنگل معرفی

میکنند :

« نهضت جنگل نیز بدو جناح عملاً تقسیم شده بود که هر دو در طرد بیگانگان از کشور متفق بودند . جناح راست راهبرزا کوچک خان رهبری میکرد و جناح چپ را احسان الله خان و خالوقریان . اما نقطه مشترک این دو گروه بالاخره نتوانست تحت شعارهای واحدی متحدشان سازد و کار بدانجا کشید که هر دسته جداگانه دست به عملیات زد . میرزا کوچک خان اعلام استقلال کرد و حکومت جدیدی ترتیب داده و نیروهای احسان الله خان مسلحانه دست به قیام زدند .

در تابستان سال ۱۲۹۹ شمسی حیدر عمواغلی که این تفرقه و نفاق را بزیان نهضت میدید ، برای ایجادالیتیم بین سران قوم قدم بگیلان گذاشت و شروع بکار کرد . اما درست همان شبی که برای طرفین قرار ملاقات گذاشته بود ، در محاصره چریکهای میرزا کوچک خان افتاد و بدست آنها کشته شد . . .

بی شک قتل حیدر عمواغلی لکه ننگ بزرگی بود که بر دامان میرزا کوچک خان نشست . بی اطلاعی و در عین حال جاه طلبی ها و خودخواهی میرزا کوچک خان باو چنین وانمود ساخته بود که گویا حیدر خان می خواهد جای او را بگیرد ... و وقتی مرتجعین گیلان نیز که دل پری از این مبارز شجاع داشتند ، آتش حوادث را در دل میرزا دامن زدند ، بالاخره تصمیم گرفت که حیدر عمواغلی را نابود سازد .

همین منابع در جای دیگر توضیح دیگری درباره چگونگی کشته شدن حیدر عمواغلی بدست میدهند ، بشرح زیر :

« ... حیدر عمواغلی در تابستان ۱۹۲۱ میلادی به منظور میانجی گری بین میرزا کوچک خان از یک طرف و احسان و خالوقریان از طرف دیگر بگیلان آمد . اما درست وقتی که قرار بود طرفین ملاقات نمایند و کار اختلافات پایان یابد ، چادر عمواغلی و یارانش از طرف دسته میرزا کوچک خان محاصره شد و تفنگچی ها شلیک کردند . حیدر عمواغلی که موفق بفرار شده بود ، بدست همین الرعا یا از کسان میرزا دستگیر و محبوس و سپس

تیر باران شد.^۱

که ما با انتشار اسناد ملاقات حیدرخان و سران جنگل و انقلابیون قبلا
باین اظهار نظر پاسخ گفته ایم. در مورد تیر باران شدنش نیز نویسنده مطلب
ظاهراً از شعر لاهوتی الهام گرفته است. اما نویسنده دیگر ما عباس خلیلی
می نویسد:

«... چون میرزا مخالف مرام کمونیزم بود، حیدر عمواغلی با او نبرد
کرد و تا صومعه سرا پیش رفت. بعداً صلح کرد و شخصاً نزد میرزا رفت و
کوشید او را برشت ببرد، ولی میرزا باصرار روی تن در نداد. چون حیدر
در جنب و جلب میرزا ناامید شد، بشکر انهدام قوای او یا اعدام شخصی او
برآمد. عده ای مانند احسان و خالو قربان و ذره و حسابی تصمیم گرفتند
بجنگل رفته میرزا را ترور کنند... خالو قربان و احسان الله خان از
ملاسرا گریختند و حیدر عمواغلی گرفتار و با وضع فجیعی کشته شد.»^۲
این اظهار نظر نیز بیشتر به صحنه های پر زد و خورد فیلمهای وسترن
میماند، و ما میدانیم که طی آن واقعات تا چه حد مورد تحریف قرار گرفته
است، زیرا:

«... حیدرخان عمواغلی با میرزا نبرد نکرد و تا صومعه سرا پیش
رفت... اصلاً عمواغلی یا میرزا کوچک خان نچنگید... و در واقعه ملاسرا
احسان الله خان حضور نداشت... و کشته شدن حیدرخان با وضع فجیعی
جمله ای است که نخستین بار در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» انعکاس
یافت و سپس در سایر مطبوعات نقل شد، بدون اینکه توضیح داده شود وضع
فجیع مورد اطلاع نویسنده گان، از چه قرار بوده است. اساساً داستان
عمواغلی بعد از اعزام شدن بقریه «مجد پیش» حتی بخود جنگلی ها
پوشیده است، چه رسد بکسانی که از دور دستی بر آتش داشته اند...»^۳

متن مطالبی که مورخ الدوله سپهر در کتاب خود «ایران در جنگ
جهانی اول» آورده و باعث شده است که مطالبی از قبیل جنگ حیدر
عمواغلی یا میرزا و قتل فجیع او بر سر زبانها بیافتد چنین است که نویسنده

۱ - روزنامه شجاعت - شماره مخصوص - اردیبهشت ۱۳۳۰

۲ - عباس خلیلی - مجله خواندنیها - سال ۱۳۳۸ - شماره ۳۱۱

۳ - سردار جنگل - ص ۴۴۸

کتاب پس از شرح تشکیل کنگره شرق و شرکت حیدر عمواغلی با عنوان «رئیس هیئت ایرانیان» در این کنگره، اضافه میکند:

«... وی پس از ختم کنگره با افرادی مسلح باحل ایران آمده و با انقلابیون پیوست. مدتی باقوای جنگل جنگید و یکبار تا صومعه سرایش رفت. اما بالاخره تصمیم گرفت که التیامی بین جنگلی ها و انقلابیون بدهد. لذا از راه دوستی وارد شده ترد میرزا رفت و سعی کرد او را به رشت ببرد. ولیکن میرزا امتناع ورزید، زیرا او را نسبت با انقلابیون ظنین بود و در ثانی اشخاصی ذینفع اختلاف میان ایندو نیروی ضد دولت مرکزی را دامن میزدند. عاقبت آتش شدیات و معاندات بطوری زبانه کشید که احسان الله خان و خالوقربان و حیدر عمواغلی و ذره و حسابی تصمیم گرفتند به جنگل رفته کوچک خان را ترور کنند، ولیکن میرزا از نقشه آنان مطلع شده، پیشدستی نمود و دستور داد حیدر خان و رفقایش را در کمیته مشترکی که هفته ای دو بار در «علاسه» قرار بود تشکیل گردد، دستگیر سازند. افراد جنگلی ابتدا عمارت محل کمیته را آتش زدند. در حین حریق، خالوقربان و احسان الله خان فرار کردند، ولی حیدر عمواغلی گرفتار و قبل از آنکه ترد میرزا برده شود بوضع فجیعی بقتل رسید. در همین روز قرار بود سران کمونیست در همهجا کشته شوند. محمدخان کلوب در اتزلی و یارتانها کرلاهیجان مقتول و کریم خان و یارمراد و خالو مراد کوچک تیر خوردند. بعد از این ترورها میرزا پیکار سختی بانبروی کمونیست در ترد یکی رشت نمود و شهر را به تصرف در آورد. اما چون قادر به نگهداری نبود، تخلیه ساخت و کمونیستها مجدداً وارد رشت شدند و میرزا به جنگل باز گشت.»

احسان الله خان پس از پایان کار جنگلی ها به با کورفت و یادداشت‌هایی در مجله «نوی و ستک» انتشار داد که نویسنده کتاب «سیاست شوروی در ایران» نیز به نقل آن پرداخته. در این مأخذ نیز با اشتباهات فاحشی بر میخوریم، از جمله اینکه:

«... حیدر عمواغلی و خالو مراد بزرگ و قاپو کاف [بنظر می‌رسد ابوکف باشد] و چند نفر دیگر با میرزا جنگیده و تا صومعه سرایش

رفتند... حیدر عمواعلی پیش از آنکه نزد میرزا برده شود، بوضع فجیعی
مقتول شد.^۱

اسماعیل جنگلی در آخرین صفحات یادداشتهای
خود نامه‌ای از میرزا کوچک خان و پیامی از سردار
سپه را خطاب بوی آورده است، که چون هر یک از
جهتی حائز اهمیت است، در اینجا می‌آید.

پایین تفر
انتقال گیلان

در نامه میرزا که تاریخ «لیله ۵ عقرب ۱۳۰۰» را دارد، میرزا از
عهدشکنی یاران جنگل نالیده، و متن نامه نشان می‌دهد، که بدنبال حوادث
ملاسرا، و جنگهای داخلی، تا چه حد روحیه انقلابی وی به یاس گرائیده است:
«در این موقع که پاره از دوستان ما امتحان بی وفائی خود را داده
آشکارا و محرمانه تسلیم دشمن شده و با مقاصد آنان همراهی می‌نمایند
مراسله شما را زیارت کرده و فوق العاده مسرور و خوشحال گردیدم. آری
آقای من دوستان را در موقع سخت باید امتحان نمود من از این مسئله
مسرورم که رفقای همراه بهیچ وجه لغزش در افکار آنها راه نیافته و با
کمال قوت قلب مصمم دفاع و قداکاری هستند. عجالتاً بارویهای که دشمنان
مایش گرفته‌اند و شما بخوبی مسبوق هستید شاید بطور موقت یادایم
توانستند موفقیت حاصل نمایند. ولی اتکای بنده و همراهان بخداوند
دادگری است که در بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود
محافظت کرده است. بجز خداوند بهیچکس مستظهر نبوده و حتم دارم که
توجهات کامله‌اش شامل و بیار و معین ما خواهد بود. افسوس می‌خورم که
مردمان ایران مرده پرستند هنوز قدر این جمعیت را نشناخته و نمیدانند
پس از ما خواهند فهمید که ما که بودیم چه می‌خواستیم و چه کردیم.
مخوف است که النعمه اذا فقدت عرفت مردم همه منتظر ندر روزگاری
را بینند که از جمعیت ما اثری بمیان نیاشد. پس از اینکه نتایج تلخی از سوء
افکار و انتظار خود دیدند آنوقت دو دست فدامت بر کوفته قدر و هویت
ما را بفهمند. بلی آقای من امروز دشمنان ما را نزد و غارتگر خطاب میکنند.
در صورتیکه هیچ قدمی را جز در راه آسایش مردم و حفاظت مال و جان و

ناموس آنها بر نداشتیم. ماهر گونه اتهاماتی را که بما نسبت میدهند می شنویم و حکمیت را بخداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار میکنیم و عجالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم حال ما بکجامنتهی خواهد گردید در خاتمه سلامتی و دوام شما را از خداوند مسئلت داشته ادعیه خالصانه خود را تقدیم می دارد.

کوچک جنگلی ۱

اما مطلب دوم از آنجهت حائز اهمیت است، که از یکسو میهن پرستی صادقانه میرزا کوچک خان را مورد تأیید قرار داده و از سوی دیگر نشان میدهد، که رضاخان سردار سپه نیز بر این میهن پرستی وقوف کامل داشته است. نقل کننده یادداشت های حیدر عموغلی مینویسد:

«... پس از آنکه قوای دولت بگیلان وارد شدند از طرفی رشتین سفیر شوروی و از طرف دیگر سردار سپه پیامهایی بکوچک خان فرستادند و خود مختاری کوچک خان را در گیلان یا همکاری با سردار سپه را بوی تکلیف نمودند.

کوچک خان پیشنهاد اولی را رد نمود. در باب همکاری مشغول مذاکره بود که سازه تازه ای باب مذاکرات را مسدود کرد و کار بجدال کشید. کوچک خان بنا بر روش همیشگی خود از بیکار یا قوای ایرانی خودداری مینمود. بسیاری از سربازان خود را در رفتن یا همراه بودن مختار کرد و ضمناً بحسن خان معین الرعایا (کیش دره ای) دستور داد که زندانیان را مرخص کند و خود با عده ای از فدائیان بسمت گیلان عقب کشید و شب هنگام دچار برف و بوران گردید و در گذشت.

حسن معین الرعایا بوسیله کلاتروف آتاشه نظامی سفارت شوروی که در الترام رکاب سردار سپه بود تسلیم قوای دولت گردید و از آن پس معلوم شد که بعضی از فدائیان از جمله حیدر خان عموغلی بنمست همین شخص یا کاشش مقتول گردیده اند و تا کنون کسی از علت این جنایت باخبر نگشته است.

خود حسن خان معین الرعایا نیز پس از همکاری مجدانه با قوای

دولتی و دستگیر کردن نفرات جنگل و دستبرد زدن بمسافریں سیاسی از جمله نصره السلطنه عموی احمدشاه بحکومت نظامی فوهمات منصوبه و بالاخره بدست یکی از جنگلیهای سابق بنام ابراهیم نمداعانی بقتل رسید...»^۱

اسماعیل جنگلی درباره متن پیام سردار سپه، برای میرزا کوچکخان نوشته است:

«... مقارن این احوال رضاخان میرپنج فرمانده کل قوا با عنوان سردار سپه برشت و اردو نامه‌ای که حاوی از نکات زیر بود برای کوچکخان ارسال داشت.

«من شخصاً و بنام دولت ایران تصدیق میکنم که تمام عملیات انقلابیون جنگل به منصفیت ایران و ملت ایران و حتی حکومت ایران بوده که در روزهای باریک و تاریک کمک شایسته در جلوگیری از امحاء ایران و حتی نگاهداری ایرانیان در مناطق متصرفی خود نموده‌اید و در تعقیب نشینی قوای روس نفوس ایران و هشی ایشان را از تعرض بیگانگان محفوظ داشته و جای آن داشت که خود را بمرکز رسانیده زمام حکومت مرکزی را بدست بگیرند. ولی بواسطه دوری از مرکز باین منظور موفق نشد ولی من در تهران قیام و همان منظور مقدس انقلابیون جنگل را تعقیب دارم.» سردار سپه ضمن اولین مکتوب خود از مرحوم جنگلی تقاضا نمود که دست موافقت داده حاضر شوند که همان منظور را متفقاً تعقیب نمایند. مرحوم جنگلی که از وضعیت داخله خود ناراضی و شخصاً هم امیدوار نبود بتواند باتوجه افراد اطرافی خود بمقصد برسد و خونریزی بدون نتیجه را نیز راضی نمیشد، در دومین نامه خود بر رضاخان تذکر داد که تا حد توانائی خود با حکومت تهران کمک و در نگاهداری ایرانیان در قحط و غلا چه در خطه متصرفات خود و چه در خارج و خاک عراق مساعدت و از تعدی و تجاوز اجانب جلوگیری، ولی از این تاریخ مقدرات سیاسی آینده ایران و توده را بحکومت مرکزی و شخص رضاخان تفویض مینماید و مایل نیست در هیچکاری مداخله داشته باشد.

نظر شخصی مرحوم جنگلی از تنظیم و ارسال نامه مزبور آن بود که وجود تشتت و اختلافات داخلی و عدم امکان تعقیب انقلاب در ایران (و لزوم آرامش در تمام خاک ایران تا امنیتی حاصل شده و فلاکت و بدبختی توده تاحدی ترمیم شود) از خاک ایران خارج ، ولی همراهان او مشارالیه را از تعقیب این نظر الزاماً و حتی بطور تهدید ممانعت نموده و اگر چه ممکن بود با عده زبده که صمیمانه مطیع شخص مرحوم جنگلی بسودند، آن مرحوم مدتی در جنگل با حکومت تهران معارضه و مقاومت نماید و ممکن بود این مقاومت و معارضه با سلخه که در دست رس داشت بیش از دو سه سال ادامه پیدا نماید، ولی مرحوم جنگلی بایش آمده‌های متعدد که در جریان انقلاب مشاهده و تجربه تحصیل کرده که با توجه بملکات روحی همراهان خود حصول موفقیت را غیر مقدور و با آرامشی که اروپا حاصل نموده و جنگ بین المللی خاتمه یافته و انتظار کمک و مساعدت از مخالفین امپریالیستی انگلستان غیر مقدور بود ، مرحوم جنگلی سفک دماغ رابی - جهت و بعنوان حفاظت شخص خود معتقد نبوده و حتی رضا نمیداد که برای بقا حیات خود کوچکترین ضرر مادی و یا معنوی بدیگری وارد آید و بهمین جهت بعد از پیشماری از روسهای سفید و ایرانیان غیر بومی و محلی که در قلمروش بودند دستور داد از جنگل خارج شده و بهر نقطه میخوانند عزیمت نمایند و خود نیز مصمم بود جلای وطن کرده روزگاری در مصر یا ترکیه و عراق بسر برد و منتظر مشیت الهی باشد، ولی افراطیون با نظر مرحوم کوچک خان موافق نبوده تصمیم به جنگ داشتند ، بر روی تصمیم خود در حدود ماسوله و چوپول بقوای قزاق امر به توقف داده چون فرماندهان قوای مزبور پیشنهاد افراطیها را نپذیرفتند ، طبعاً پیکار شروع و سرهنگ مختار نظام مقتول ، قوای وی عقب نشینی اختیار کردند. انعکاس این خبر باعث تقاهمات سوء شده و حمله قوای دولت رابه جنگل تسریع کرده کوچک خان برای احتراز از برادر کشی به تفنگچیان وفادار دستور عدم تعرض داده و خود برای ابلاغ دستورات بدستجات متعددی که در کمیته‌گاهها بودند از نقطه‌ای به نقطه دیگر رهسپار گردید و در حین حرکت بسمت ماسال مسته از تفنگچیان چریک که از طرف دولتها تجهیز

شده بودند با کوچك خان تالاقی پس از چند ساعت زد و خورد فراری شدند و کوچك خان برای ملاقات بارشید الممالك خلخالی بسوی گیلان حرکت نمود. در دامنه کوه گیلوان دچار بوران و برف شدید شده افرادش یکی پس از دیگری یا از کوه پرت شده بود یا راه را گم کرده یا زیر برف ماندند. کوچك خان پس از آنکه آخرین کس از یاران خود را که از صعوبت سرما بی‌تاب شده بود مسافتی بدوش کشید در مقابل قهر طبیعت دوام نیاورد بر زمین افتاد و در زیر خروارها برف مدفون و در خلعت سیمینی که مشیت خداوندی برای وی مقرر کرده بود، مستور گشت...^۱

ماجرای پیدا شدن جسد نیمه‌جان و مشرف بموت میرزا کوچك خان و سر بریدن شبانه او در کتب مختلف آمده است و نیازی به تکرار ندارد. هر چه هست این پایان ماجرای جنگل است، که در آن نه فقط حیدر عموغلی و میرزا کوچك خان، بلکه بسیاری آزادگان راستین جان خود را از دست دادند.

گفتنی است که افراطیون و کمونیستهای گیلان نیز که بخاطر پیش برد هدفهای خود، دست بخون یاران و همکاران خود آغشتند، نیز یا در این برخوردها معدوم شدند یا بخارج از کشور پناه بردند.

چنانکه دیدیم، اغلب ما خاندن حسن خان معین‌الرعا یا را قاتل حیدر عموغلی شناخته‌اند پس جا دارد که در آخرین صفحات این بخش، با ووپایان کارش نیز اشاره‌ای بشود: «حسن خان کیش بره‌ای، بنام خانوادگی (الیانی) و لقب (معین‌الرعا) بعد از تسلیم شدن بقواء دولت و تحویل اسلحه جنگل و همکاری با آنها به حکومت فومانات منصوب شد و دیگری نپائید که بدست ابراهیم نداهانی معروف به سه‌شنبه‌ای مقتول گردید. ابراهیم نداهانی یکی از مجاهدین سابق جنگل بدسته سیدجلال تعلق داشت که جزء اتباعش دستگیر و بطهران اعزام و زندانی شد. محافل مطلع کشته شدن الیانی را با اشاره سر تیپ فضل‌المخان زاهدی (سپهبد) مربوط میدانستند چه، او بود که علیرغم سلفش سر تیپ محمد حسن خان آیرم که از یوسفخان شبان شفتی نفرت داشت و بعکس به حسن الیانی معین‌الرعا یا محبت میورزید.

بعکس عمل مینمود. ابراهیم نداعانی قاتل معین الرغایا در خانه نایب عابدین لولمانی دستگیر و اعدام شد^۱.

اسماعیل جنگلی نیز پس از شرح ماجراهای بعد از سرک میسرزا کوچک خان و سرنوشت سران جنگل طی چندمطر مینویسد:

«... در کشاکش این احوال عدمای از مسلحین که دوست مرحوم جنگلی بوده و از تأثر آن مرحوم در موضوع قتل حیدر عمواغلی مستحضر بودند فرصت یافتند و حسن خان معین الرغایا را که قاتل حیدر عمواغلی میدانستند مقتول و نیت مرحوم کوچک خان را اجرا نمودند»^۲.

بدینسان دفتر زندگی و مبارزات مردی که در انقلاب مشروطیت ایران و استقرار آزادی در این سرزمین نقشی بسیار مهم و حساس داشت، برای همیشه بسته شد، در حالیکه تاریخ ایران و آزادگان راستین هیچگاه نام و خاطره او را از یاد نخواهند برد.

۱ - سردار جنگل من ۴۲۲ - ۴۲۳

۲ - یادداشت های اسماعیل جنگلی من ۱۹۴

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش پنجم

سیما، روحیه و خصوصیات حیدرخان

بدیهی است، مردی انقلابی و پیکار جو، چون حیدر خان عمواغلی بدان دیگر مردان نامدار تاریخ، مورد داوربها و قضاوت‌های مختلف و احياناً متضاد قرار میگیرد. بویژه که حیدر خان بخصوص دارای دو سیما و نقش کاملاً متفاوت است که جنبه اول آن شرکت مؤثر در انقلاب مشروطیت ایران است و جنبه دوم نقشی که در کمونیسم جهانی و بطور کلی پیروزی حزب کمونیست شوروی، گسترش تشکیلات کمونیستی در مشرق زمین و تأسیس حزب کمونیست در ایران داشته است.

طبعاً سیمای نخست او مورد تأیید و تحسین همه میهن پرستان و ایران دوستان راستین و شیفتگان آزادی است. حال آنکه منابع و مجامع کمونیستی بیشتر روی سیمای دوم او تکیه کرده‌اند، و وی را بعنوان یکی از پیشروان نهضت جهانی کمونیسم، مورد ستایش قرار داده‌اند.

هنگامیکه بدون حب و بغض بددواری بنشینیم و بدور از هر گونه تعصب مرآمی و مسلکی، حیدر عمواغلی و اعمال او را در کفه ترازوی عدالت قرار دهیم، خواهیم دید که خصوصیات ملی، مذهبی و حقیقت‌جویی او بر دیگر جنبه‌هایش می‌چربد، تا آنجا که حتی حوادثی چون ترور شادروان آیت‌الله بهبهانی و یا شرکت در ماجرای پارک اتابک و حمله به ستارخان از ناحیه او نیز، تحت الشعاع فعالیت‌های آزادی خواهانه و میهن پرستانه‌اش قرار می‌گیرد. فعالیت‌هایی که سرانجام جان خود را نیز بر سر آن نهاد.

شجاعت، تهور و بیباکی، قاطعیت و سرعت عمل، مخصوصاً اتخاذ تصمیمات

سریع در شرایط بسیار حاد که یکی از ویژگیهای هر رهبر واقعی است. حیدرخان عمواغلی را از بسیار سران دیگر انقلاب متمایز میسازد. در عکسهائی که از حیدرخان در دست است، عموماً او را با کلاه پوست مخصوص قفقازی و بالزگی، چکمه و لباس شبه نظامی مشاهده میکنیم. چنانکه گوئی همواره آماده خدمت و مہیای پیکار و نبرد بوده است.

«حیدرخان عمواغلی دارای قدی متوسط بود، لباسی بشکل نظامی دربر میکرد، و کلاه پوست لزیگی بر سر میگذاشت. زبانهای ترکی، روسی، فرانسه، و فارسی را میدادست و به لسان آلمانی نیز آشنائی داشت.

در اولین کنفرانس کنگره شرق که بتوسط کمونیستهای باکو تشکیل شد، شرکت نمود. کنگره مزبور مرکب بود از فرمان تریمانوف رئیس جمهور آنریایجان شوروی، انوریاشا و خلیل از سرداران کمال پاشا، زینوویف زینوورئیس کمیترین که فرمانده معنوی و فکری کمونیستهای جهان محسوب میشد و از شاگردان مارکس بود. رادیک آلمانی معاون زینو، آقایوف (گامران آقازاده)، جعفر جوانزاده پیشه‌وری و چلنگریان.

تعداد کسانی که از ملل مختلف در این کنگره شرکت داشتند بالغ بر دوهزار نفر میشد. حیدر عمواغلی با شخصیت ذاتی و معلوماتی که داشت، توانست «رئیس هیئت ایرانیان» بشود و همواره مذاکرات کنفرانس را ترجمه کرده، برای ملتها و ژادهای مختلف بزبان خودشان توضیح میداد.

حیدرخان عمواغلی از همکاران ستارخان و باقرخان بود و در میان آزادی خواهان ایران شهرت بسزائی یافت و چون مدتی در کارخانه برق امین الضرب بعنوان مهندس برق کار می کرد و یا چون بروایتی از زندان تزار با باره کردن سیم برق نجات یافته بود، «حیدرخان برقی» نامیده می شد. ۱

ما، درباره کنگره شرق، در جای خود به تفصیل سخن خواهیم گفت. این اشاره تنها بخاطر نشان دادن خصوصیات، قدرت رهبری، دانش او، تسلطش بر زبانهای متعدد و احترامی است که رهبران بزرگ کمونیسم برای وی

قابل بودند.

با همه اینها، آنچه را که نمیتوان نادیده گرفت خصوصیات مذهبی و عقاید روحانی حیدر عمواغلی بود، که جز منابع کمونیستی، کلیه ماخذ اسناد و مدارک دیگر، آنرا مورد تأیید قرار داده اند:

در حوم عمواغلی مردی متدین، انقلابی و فعال بود و از این لحاظ بر میان کلیه آزادی خواهان ایران نظیر نداشت، زندگی او سراسر در خطرات گذشت ولی او هرگز نهراسید و از روز نخست برای هدف مقنس یعنی نبرد با استبداد و ظلم و کمک به مردم ستم کش و ظلم دیده مبارزه کرد و سرانجام نیز در راه این منظور جان سپرد. ۱۰

گرایش حیدر عمواغلی به کمونیسم، که او را از دیگر سران بزرگ انقلاب مشروطیت ایران متمایز میسازد، باعث شده است که منابع وابسته به سازمانهای چپ، برای او مقامی بالاتر از اکسلیه رهبران و سرمستگان مشروطه، چون ستارخان، باقرخان و دیگران قائل شوند:

و آنها که تاریخ واقعی نهضت مشروطه خواهی ایران را با دقت مطالعه کرده و به روحیات سران این جنبش پر قدرت واقف شده اند، بسی شك در چهره حیدر عمواغلی قیافه يك انقلابی بی باك و شجاع و يك مجاهد پیکار جو و آگاهی را یافته اند که در بین همکاران و هم زمان خویش از هر حیث ممتاز و برجسته است. در میان زعمای انقلاب مشروطیت ایران، برای این مبارز سر سخت کمتر نظیر و مانند می توان یافت. زیرا اگر چه سایر مجاهدان بنام مشروطه، هر يك در جای خود باید مورد تجلیل و تکریم هر آزاده ای قرار گیرند، ولی حیدر عمواغلی جامع اغلب صفات بارزی بود که حقیقتاً میبایستی يك مبارز تودمائی داشته باشد و متأسفانه در بین سایر مجاهدین مشروطه ایران، بندرت اشخاصی را میتوان یافت، که جامع این صفات باشند.

او در عین حال که هشیاری و دانائی يك رهبر و معلم انقلاب را آنطور که در آن زمان میشد انتظار داشت، واجد بود، در میدان عمل و کارزار در پیشاپیش صفوف خلاق پیکار می کرد و از هیچ چیز ترس و هراسی بخود راه

۱- بحال حسین توائی - مجله یادگار - سال پنجم - شماره اول و دوم - ص ۵۵

نمی داد.

حیدر عمو اغلی از اول تا آخر زندگی سیاسی خود، همواره در خطوط مقدم جبهه انقلاب مبارزه کرد. از دلهره و تردید شدت دوری جست، پیرامون جاه طلبی و خودخواهی و بدنبال آن سازش و معاشات یادشمن نگشت. به نیروی خلق تکیه زد و از مبارزات توده ها الهام گرفت و در آخر کار هم جان بر سر آزادی داد و چنان نام نیکی از خود برجای نهاد که کوچکترین لکه ناخوشایندی را بدامان نگرفته است.

تاریخ زندگی او روشن و بی ابهام و در عین حال پر از حوادث برجسته و جالب است.^۱

در حالیکه شادروان کسروی که بایعترفی بیشتری در باره سران انقلاب مشروطیت بناوری نشسته است، ضمن تجلیل از شهامت و بی باکی حیدر عمو اغلی، او را فقط از پاره ای جهات با ستارخان و یا پیرم خان سردار قابل مقایسه میدانند:

«... دلیران» یا بهتر گویم، گردانی، که در شورش آزادی خواهی پدید آمدند و بنام گردیدنده از ستارخان و باقرخان و حیدر عمو اغلی و معز السلطان و خود پیرم خان و دیگران، اگر بخوایم بسنجشی میان آنان پردازیم و برای هر یکی جایگاهی نشان دهیم، باید ستارخان را یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم. این مرد در دلیری و جنگ آزمودگی به ستارخان نزدیک، و در بساز چشمی و بلند اندیشی با حیدر خان همپایه می بود...»^۲

چنانکه ملاحظه شد، حیدر عمو اغلی به «باز چشمی و بلند اندیشی» توصیف شده است. در حالیکه ستارخان به «دلیری و جنگ آزمودگی» و پیرم خان سردار به مجموعه این صفتها - ولی منابع وابسته بسچپ وی را همچنان برتر و بالاتر از دیگران میدانند.

«بدون تردید حیدر عمو اغلی مجاهدی بزرگ و بیکار جو و دلیر بود که وقایع را عمیقاً درک می کرد و بانیروی منطق و استدلالی که آمیخته با

۱ - روزنامه شجاعت - شماره ۹ - مخصوص مشروطیت - ۱۴ مرداد سال ۱۳۳۲

۲ - تاریخ هیجده ساله آذربایجان - ص ۵۲۲

شجاعت لازم بود، بر آنها قضاوت مینمود و تصمیم می گرفت و سپس عمل می کرد. حیدر عمواغلی بخلاف عده‌ای از زعمای مشروطه تنها به نیروی ملت اعتماد و اتکاء داشت، چهره مخالفین و مرتجعین را بخوبی میشناخت و با آنها بشدیدترین وجهی مبارزه می کرد. او معنی و مفهوم برابری بین ملت‌ها را دریافته و به لزوم همکاری و اتحاد بین مبارزین ایران و روسیه در برابر جبهه متحد تزار و شاه ایران کاملاً پی برده بود.^۱

منابع کمونیستی از حیدر عمواغلی با عناوینی چون «سیمرغ انقلاب» یاد می کنند:

«... حیدر عمواغلی که بنظر من او را میتوان سیمرغ انقلاب نامید که هر جا وجودش لازم بود، همانجا حاضر میشد و مشکلترین مسائل سیاسی و اجتماعی و نظامی را حل میکرد...»^۲ و مخالفان او را - حتی در جبهه خودشان - «چپ روی‌های بی مغز»^۳ مینامند.

از اینگونه قضاوتهای یک جانبه، دوستانه و یا خصمانه که بکنیم، به واقعیت‌هایی غیر قابل انکار می رسیم و آن اینکه حیدر عمواغلی رهبری بزرگ، بلند اندیش، ژرف نگر و با قدرت نفوذی خارق العاده‌ای بوده است. تا آنجا که نه فقط مردم عادی را تنها بایک برخورد، بشدت زیر نفوذ خود قرار میداد و تحت تأثیر می گرفت، بلکه شخصیت‌های بزرگ مخالف و موافق را ناچار از گردن نهادن و پذیرفتن نظرات خویش می ساخت:

«مرحوم حیدر عمواغلی نفوذ روحی فوق العاده‌ای داشت، تا آنجا که هر کس را بایک کلمه طوری مجذوب و متقلب مینمود که فدائی او شده و با مر او بهر کاری اقدام مینمود و اگر مقاومت مختصری هم در طرف باقی میماند، عمواغلی آهسته به پشت او زده میگفت «میترسی؟». با این کلمه دیگر کار تمام شده و حیدر عمواغلی او را فدائی مشروطه ساخته بود. این خاصیت در او بقدری قوی بود که حتی مرد مقتدر و صاحب اراده‌ای مثل ستارخان را که یقین یکی از دلیرترین مردان تاریخ ایران است

۱- روزنامه شجاعت - چهاردهم مرداد ۱۳۳۲

۲- علی امیر خیزی - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ۴ ص ۹۶

۳- همان مأخذ سال ۱۱ - شماره ۴ ص ۹۷

طوری مجذوب ساخته بود که قهرمان تبریز همیشه میگفت: «هر چه عمواغلی بگوید همانست».

مرحوم کسروی در کتاب خود مینویسد که عمواغلی نسبت به کارهای ستارخان بانظر حسادت و بغض مینگریست و کارشکنی میکرد، ولی این مطلب خلاف واقع است چه کسانی که اکنون زنده‌اند و قضایای تبریز را بچشم دیده‌اند، این مطلب را تکذیب میکنند، بلکه دوستی بی‌شائبه آنان را در راه پیک منظور مشترک می‌ستایند.^۱

قدرت روحی، نفوذ کلام و اراده‌شگفت‌انگیز حیدر عمواغلی هنگامی بیشتر آشکار میشود، که او را در رأس کمیته‌های ترور و تخریب، بمنظور ازبای در آوردن حکومت استبدادی مشاهده میکنیم.

در بخشهای پیشین هنگام بمب انداختن بخانه علاءالدوله، طی یادداشتهای خود او خواندیم که با چه خونسردی و آگاهی و سرعت عملی جان خود را نجات میدهد. و همین طور در ماجرای قتل اتابک و سوء قصد به محمدعلیشاه دیدیم که فدائیان و پیروان او تا چه حد زیر نفوذ روحی و معنوی حیدرخان قرار داشته‌اند:

«حیدرخان معروف به حیدر عمواغلی مردی با روح انقلابی و خیلی رشید و باایمان و مدیری فکور و نفوذ کلامش فوق‌العاده بود. یارانی داشت که سرسپرده وی بودند. حیدرخان در دوره اول مجلس در اجرای مقاصد و منویات انجمن آذربایجان و در پیشرفت کارهای انقلابی صمیمانه مجاهدت میکرد. حاجی میرزا باقر آقای قفقازی نیز واسطه فرقه اجتماعیهون قفقاز با انجمن آذربایجان بود. نقشه کشتن میرزا اصرخان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد به محمدعلیشاه را حیدرخان کشید و پیروان او اجراء کردند...»^۲

شرکت حیدر عمواغلی در میدانهای جنگ آذربایجان بسویژه در جنگهای خوی و مرند و ماجرای «اسب جنگی» یا «بمب اسبی» که شرح

۱ - جدال‌مین نوائی - ورقه از کارنامه مشروطه - مجله یادگار - سال ۵ - شماره اول و دوم - ص ۴۶

۲ - یادداشت های محمود محمود - به نقل از «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت»، دکتر فریدون آنتیته - ص ۳۳۴

آن در بخشهای پیشین آمده، بخوبی نشان میدهد، که او همانقدر که بعنوان یک رهبر سیاسی و اجتماعی آگاه و دور اندیش توصیف شده، یک رهبر جنگی و نظامی بسیار خوب نیز بوده است. تا آنجا که شادروان کسروی قیامت او و یکی دوتن دیگر از سران مشروطه را از میدان مبارزه، دلیلی هم انگیز برای شکستهای بعدی مشروطه خواهان می‌شمارد. وی هنگام تشریح ماجرای یار محمد خان و توصیف شجاعت او مینویسد:

«... بدینسان یار محمدخان بیک کار بسیار غیر تمندانه‌ای برخاسته. با آنکه زمان گذشته و این هنگام ستارخان یا شکسته بگوشه‌ای خزیده، و پیرمغان زیر خاک رفته و حیدر عمواغلی از ایران بیرون افتاده، و تبریز آن کانون غیرت بدست روسیان آمده و مجاهدان آنجا یکدمسته جان باخته و یکدمسته پخاک عثمانی گریخته بودند، با اینهمه چون کاری بود غیر تمندانه و جانباخته، و بهر حال مایه روسفیدی ایران بود میباید ارج آنرا دانست و از ستایش باز نایستاد...»

چنانکه در یکی دو مورد دیگر نیز اشاره شد، شادروان کسروی، همه جا نام ستارخان، پیرم خان و حیدر خان عمواغلی را بدنبال هم می‌آورد و بیک پیداست که برای این سه تن ارج و ارزشی به مراتب بیشتر از دیگران داشته‌است. حقیقت امر نیز جز این نمیتواند باشد، زیرا بر خلاف بسیاری از سران مشروطه، که تنها در هنگام پیروزیها و اوج گرفتن آزادی و یکت استبداد، با اصطلاح از پاپ کاتولیک تر شده و داعیه آزادی خواهیشان بوش فلك را گر میکرد، یا برغم آنکه با کوچکترین عکس العمل از پیمان نبرد میگریختند، و اگر به دشمنان مستبد نمیپسوستند، باری از پدیده خواهان راستین را تنها می‌گذاشتند و سرانجام گروه دیگری که کسروی بعنوان «میوه چینان» از آنان نام برده است و هر یک فقط در تلاش آن بودند که با اصطلاح «بمشروطه خود برسند» این سه تن هیچگاه پیمان نبرد را خالی نگذارند و بیار آن دیگر خود پشت نکرده و هر سه نیز در راه ایدال خود جان باختند و یا با دست خارجیان و عوامل استبداد بگردونه خارج گشتند.